

ایرانیان آنسوی خلیج فارس

نگارش: پرفسور پیروز مجتهدزاده

ایرانیان در خلیج فارس

ایرانیان کرانه های جنوبی خلیج فارس به سه گروه تقسیم می شوند: ساکنان اصلی و بومی منطقه، مهاجران قرون میانه میلادی و مهاجران روزگاران اخیر. ازین سه گروه، گروه های اول و دوم تا حدود زیادی با دیگر ساکنان منطقه درهم آمیخته و یکی شده اند، در حالی که بخش درخور توجهی از گروه سوم همچنان ایرانی شناخته می شوند.

ساکنان اصلی و بومی منطقه

گروه هایی که ساکنان اصلی بخش های گوناگون کرانه های جنوبی خلیج فارس را تشکیل می دهند، همچنان نشانه هایی از اصل ایرانی خود را حفظ کرده اند. غیر از میانرودان (عراق) که دوهزار سال از بیست و پنج قرن (از میانه قرن ششم پیش از میلاد تا میانه قرن هیجدهم میلادی به جز دو قرن نخستین خلافت عباسی) گذشته را به ایران تعلق داشت (۱) و بیشتر مردمانش از اصل ایرانی هستند، دو منطقه تمرکز مردمان ایرانی تبار دیگر در کرانه های باختری خلیج فارس وجود دارد، این دو منطقه عبارتند از: شبه جزیره مسندم، واقع در جنوب تنگه هرمز - عمان شمالی و سرزمین بحرین با تعاریف جغرافیایی باستانی اش که افزون بر مجمع الجزایر بحرین، بخش باختری شبه جزیره قطر و استان های حسا و قطیف عربستان سعودی را نیز در بر می گرفت. منطقه اخیر، ازین پس، در این اثر، ((بحرین کرانه ای و دریایی)) خوانده می شود.

انسانهای نخستین کرانه های جنوبی خلیج فارس

برخی تئوری ها اصل مردم خلیج فارس را به درهم آمیختن سه شاخه باستانی در کرانه های این دریا در هزاره دهم پیش از میلاد معرفی می نماید. این سه شاخه عبارت بودند از: دراویدیان (Dravidian) کرانه های مکران که در میان بلوچ های فاتح ساکن شدند، سامی نژادان داخله شبه جزیره عربستان که حامی نژادان یا سیاهان بومی (Eur-Negrito) را در درون خود ترکیب کردند و ایلامیان جنوب باختری ایران. (۲) برخی منابع سخن از اسکان گروه های سومری و فنیقی و بابلی در آن دیار دارد. نقشه سیاسی خلیج فارس در قرون نزدیک تر به تاریخ میلادی، نقشه ای بود با

طبیعتی ساده. سراسر منطقه کرانه ای جنوب خلیج فارس جناح جنوبی مشترک المنافع هخامنشی (۵۵۹ – ۳۳۰ پیش از میلاد) را تشکیل می داد. نشانه ای از استقرار در خور توجهی از اعراب مهاجر از داخل عربستان به کرانه های خلیج فارس از دو یا سه قرن پیش از پیدایش اسلام آغاز شد (۳). سرزمین های مسند و عمان شمالی در عصر هخامنشی در مالکیت یک ایرانی تبار به نام دارا پسر بهمن بود (۴).

قلمرو ایران در آن سوی خلیج فارس

هخامنشیان از موقعیت استراتژیک تنگه هرمز بهره فراوانی گرفتند و ناوگان دریایی خود را برای کشف راه های دریایی پیوند دهنده هند و مصر به ایران و خلیج فارس گسیل کردند. آنان سیستم کانال های آب رسانی زیرزمینی ((قنات)) را به چهارگوشه گیتی (چهار کشوری که بعدها فدراتیو ایران را تشکیل داد) معرفی کردند. سیستم قنات در دوران داریوش شاه هخامنشی (۵۲۱-۴۸۲ پیش از میلاد) به عمان و کرانه های جنوبی خلیج فارس معرفی شد و اکنون در آن دیار ((فلج – افلاج)) خوانده می شود. دکتر ویلکینسن (John Wilkinson) در تأیید این حقیقت می نویسد:

((سلیمان) حضرت سلیمان در روایات یهود و اسلام) همان شخصیت افسانه ای پیامبر سلیمان (King Solomon) است که ارتباطش با ملکه (سبا) در فرهنگ های باختر زمین شهرت فراوان دارد. شاید چیزی که مورد آشنایی کمتر باشد، این حقیقت است که در ایران، سلیمان به گونه ای مبهم با وجود افسانه ای جمشید (جم) برابر شناخته می شود. به این ترتیب، جمشید-برابر با سلیمان-بود که پرسپولیس (تخت سلیمان=تخت جمشید) را بنا کرد، نه هخامنشیان. این مسأله در برخورد با تاریخ عمان اهمیت دارد، هنگامی بود که وی در راه سفر از استخر یعنی پرسپولیس-پایتخت هخامنشیان-به بیت المقدس-شهر واقعی سلیمان-بود)) (۵).

آنچه ویلکینسن در این بحث جالب، توجه نکرد، این حقیقت است که وجود افسانه ای جمشید جم، همان داریوش شاه هخامنشی است که بنای تخت جمشید را به پایان برد. این که داریوش هخامنشی، به دلیل یکی بودن با جمشید افسانه ای و جمشید افسانه ای به دلیل یکی بودن با سلیمان پیامبر، همان پیامبر سلیمان تورات (عهد قدیم) باشد، درخور توجه و شایسته پژوهش است. ولی دلایل تاریخی چندی وجود دارد که نگارنده را قانع می کند جمشید شاه پیشدادی افسانه ای همان داریوش، خشایای هخامنشی بود. گذشته از این حقیقت پذیرفته شده که پیشدادیان شاهنامه جز هخامنشیان تاریخ نبودند. شایان توجه است که اگرچه بنای پرسپولیس، ((تخت جمشید)) نام دارد و چنان که دکتر ویلکینسن اشاره می کند بنایش به جمشید جم نسبت داده می شود، آثار کشف شده باستانی ثابت می کند که ساختمان تخت جمشید از سوی داریوش

شاه هخامنشی به پایان رسید. دیگر اینکه جمشید شاه افسانه ای را از آن جهت ((جمشید جم)) گفته اند که دارنده ((جامی جهان نما)) بود. از همین پیشینه است که حتی امروز نیز گوی های بلورین طالع بینی در همه فرهنگ های تأثیر گرفته از فرهنگ و تمدن ایرانی وجود دارد و ((جام جهان نما)) خوانده می شود، حال آن که آثار کشف شده باستانی برای ما تبیین می کند که داریوش شاه هخامنشی کسی بود که دستور داد نقشه ((جاده شاهنشاهی)) احداث شده در همان روزگاران را از شوش به سارد و سرزمین های اطراف آن را روی صفحه ای برنزی نقش کردند. این صفحه برنزی در کاخ تخت جمشید بر دیواری خودنمایی داشت. از آنجا که صفحه ای سینی مانند یا کاسه مانند فلزی یا بلورین در رابطه ای ویژه در فارسی کهن و فارسی میانه ((جام)) خوانده می شود، تردیدی نیست که این داریوش شاه بود که جامی داشت نشان دهنده جهان آبادان آن روزگاران. دیگر این که در افسانه های زرتشتی و شاهنامه ای آمده است که نخستین پادشاه ایرانی که دینی رسمی را پذیرفت، جمشید شاه بود، حال آنکه که تاریخ بیان می دارد که داریوش هخامنشی، نخستین پادشاه ایرانی بود که دین زرتشتی را رسماً پذیرفت. دلایل تاریخ دیگری نیز درخور توجه این استدلال وجود دارد که بررسی همه آنها در گنجایش این اثر نیست. گفته های ویلکینسن، به هر حال، تردیدی باقی نمی گذارد که سیستم قنات در عمان، همانند دیگر نقاط جهان، از سوی ایرانیان عصر هخامنشی معرفی شد و مسلم این که ایرانیان در آن دوران ساکنان بومی عمان و دیگر کرانه های جنوبی خلیج فارس بودند.

کتاب عمان ۹۳ منتشر شده توسط دولت عمان معرفی سیستم قنات را به آنسرزمین به کورش هخامنشی نسبت می دهد و اشاره دارد:

((کورش بزرگ، بنیان کننده امپراتوری پارس، در قرن چهارم پیش از میلاد بر این سرزمین چیره شد و در نتیجه آن سیستم مشهور آبیاری زیرزمینی ((فلج)) معرفی گردید و دارای منطقه فزونی گرفت)). (۶)

ایرانیان عصر پارثیان (اشکانیان) (۲۷۰ پیش از میلاد تا ۲۲۴ م) پیشرفت چشمگیری در کار دریانوردی داشتند و بندرهای پر رونقی در کرانه های شمال و جنوب خلیج فارس ساختند. آثاری که آنان در دریانوردی انسان متمدن برجای گذاشتند، فراوان و انوز هم قابل تشخیص است. نه تنها آنان راه های دریانوردی را کشف کردند و بر روی نقشه آوردند و راه نامه ها (راهنماچ عربی) را درست کردند و ناوهای استواری را برای دریانوردی به آب های خاور زمین افکندند، بلکه برخی نام های فارسی را که در کار دریانوردی به کار می گرفتند، همچنان در زبان های خاور و باختر گیتی زنده اند، چنان که هنوز هم اعراب ((راهنماک)) دریای درپاری باستان را ((راهنماچ)) و ((سوکان)) را ((سکان))

می گویند؛ و هنوز هم واژه پارسی ((بار)) به معنی ((بندر)) را می توان در پی نامهایی چون ((زنگ + بار)) و ((ملا + بار)) و غیره جستجو کرد (۷)؛ هنوز هم اروپاییان نیروی ناوبری را ناوی (Navy) می گویند. سکونت ایرانیان در کرانه های جنوب خلیج فارس در درون پارتیان گسترش بیشتری گرفت و حکومت ایرانیان بر این کرانه ها در دوران ساسانیان (۲۲۴-۶۵۱ م) استحکام فراوانی پیدا کرد. در دوران پادشاهی اردشیر بابکان (۲۲۴-۲۴۱ م)، سردودمان ساسانیان بود که نخستین مهاجران عرب به کرانه های خلیج فارس روی آوردند. پسروی سرداران آن را که ((ساتیران)) نام داشت، شکست داد و کرانه های خلیج فارس را بازپس گرفت (۸). با این حال دست اندازی اعراب به قلمرو ایرانی جنوب خلیج فارس ادامه پیدا کرد. شاهپور دوم (۳۲۵-۳۰۹) آنان را شکست سختی داد و مهاجران اعراب به کرانه های جنوبی خلیج فارس را متوقف ساخت، اگرچه این توقف کوتاه مدت بود (۹).

بعد از آن تاریخ مهمترین مهاجرت اعراب هنگامی روی داد که گروه شنوعه (Shanu a) از داخل شبه جزیره عربستان در بخش کوهستانی شبه جزیره مسندم و عمان داخلی استقرار یافتند. این مهاجرت در دورانی وقوع پیدا کرد که قبادیان از سوی ساسانیان بر سرزمین عمان و مسندم حکومت می کردند (اوایل قرن ششم میلادی) و شاید در رابطه با این مهاجرت به داخل عمان بود که عناصری از کنده (Kinda) نیز به منطقه کوهستانی ((جبل کنده)) در نزدیکی واحه بوریمی وارد شدند. مهاجران دیگر عرب که در بخش بیابانی و سرحدی عمان فرود آمدند، فدراسیون عضد (Azd) را بوجود آوردند. ایجاد این فدراسیون در واقع زمینه های اولیه را برای تشکیل کشور عمان در دوران بعد از اسلام فراهم آورد. حکمران ایرانی منطقه، در برخورد با این اتحاد بزرگ قبیله ای میان مهاجران عرب راهی نیافت جز آنکه به تازه واردان درجه ای خود مختاری – به رهبری ایلی خود آنان دهد. دکتر ویلکینسن که از عمان شناسان بسیار معتبر است، با استفاده از اسناد کهن، همچون تاریخ یعقوبی، تاریخ طبری و شماری از اسناد چاپ نشده محلی، شرح گسترده ای را درباره چگونگی حکومت ایرانیان بر عمان و کرانه های مسندم در روزگار ساسانیان و در رابطه با مهاجران اعراب به آن سرزمین ها دارد. وی اشاره می کند که مهاجران عرب در بخش های شمالی عمان و کرانه های دریای عمان و سرحدات بیابانی خود مختاری کامل داشتند. پایتخت آنان در توام (Tu am) و بندر بازرگانی آنان در دیبا (Diba) که اکنون دبه (Debah) خوانده می شود و جزو شارجه است، قرار داشت (۱۰).

ایرانیان حکومت مستقیم در بخش داخلی مازون (عمان) و در بخش کرانه ای خلیج فارس را ادامه دادند و با اعرابی که در این بخش زندگی می کنند، همانند دیگر ساکنان منطقه که شهروندان – به عربی اهل البلاد – خوانده می شدند، رفتار می کردند. برای استحکام بخشیدن به حاکمیت تاریخی ایرانیان در کرانه های جنوب خلیج فارس، خسرو

انوشیروان ساسانی، سازمان حکومتی کهن را دگرگون ساخته و سازمان نوینی را زیر نظر دوطبقه نظامیان و زمین داران به وجود آورد. این دوطبقه را آن هنگام در منطقه، ((اسواران)) و ((مرزبانان)) می خواندند. آنان مستقیماً در برابر فرماندار مستقر در ((رستاق)) واقع در بخش داخلی عمان – مسئول بودند. رستاق که همچنان با همین نام در کشور عمان وجود دارد، به سه دلیل برای مرکزیت حکومت ایران در ماسون انتخاب شده بود: نخست اینکه رستاق دسترسی نسبتاً آسانی به بندر بازرگانی ((اومانا)) (صحار کنونی) داشت. پادگان نظامی اصلی ایران در نزدیکی این بندر، در دمستگرد (Damstgerd) و در برج و باروی دما (Dama) در نزدیکی منطقه السیب کنونی واقع بود و بخش جنوبی کرانه های بطینه را زیر کنترل می گرفت؛ دوم اینکه رستاق در قلب منطقه اسکان مهاجران شنوعه قرار داشت (۱۱).

به دنبال پذیرفتن موجودیت مهاجران عرب و دادن خود مختاری به آنان، فرماندار ایرانی ماسون، شیخ کنفدراسیون قبایل مهاجر عرب را به عنوان ((موالی)) یا مأمور، پذیرفت و عنوان ((جلودار)) را به وی داد. این واژه، با گذشت زمان، تغییر شکل یافته و به گونه ((جولانده)) (Julanda) درآمد که هنوز هم در عمان به همین صورت تکرار می شود. عنوان ((جلودار)) برابر با مفهوم ((رهبر)) در فارسی و ((مقدم)) در عربی بود (رهبران قبایل منطقه عمان شمالی هنوز هم مقدم خوانده می شوند). با دریافت عنوان جلودار، شیخ کنفدراسیون بر اعراب مهاجر سروری یافت. همراه این عنوان، فرماندار می خواست تا نظم و همزیستی میان قبایل عرب را حفظ کند (۱۲).

پیدایش دین اسلام، به اعراب مهاجر این امکان را داد که حکومت ایرانیان را در آن سرزمین را برافکنند، ولی پیوندهای سیاسی میان سرزمین عمان و ایرانیان کرانه های جنوبی خلیج فارس به صورت های گوناگون برای قرن ها دوام پیدا کرد. باقی ماندگان ساکنان ایرانی تبار عمان شمالی، در این میان، زندگی را در آن دیار ادامه دادند. برخی از آنان در بین جمعیت عربی منطقه ساکن شدند و برخی دیگر پدیده هایی از اصل ایرانی خود را تا امروز حفظ کردند. از میان این گروه، اصل ایرانی کمازره (Komazarah) از کنفدراسیون قبیله ای شیحوح مسندم بیش از همه قابل تشخیص است (۱۳). جای یادآوری دارد که نخستین فتوحات عرب در خلیج فارس از سوی خلیفه دوم راشدین، عمر بن خطاب، صورت گرفت. وی ((ابوحریره)) از یاران پیامبر اسلام (ص) را به فتح سراسر خلیج فارس روانه کرده بود. ابوحریره نخست جزیره بحرین را فتح کرد و از آنجا اسلام را به سراسر خلیج فارس گسترش داد. حضرت علی ابن ابیطالب (ع)، خلیفه چهارم راشدین و امام نخستین مسلمانان شیعه، نخستین رهبر اسلام بود که به جغرافیای سیاسی عمان توجه کرد. وی یک از سران فدراسیون اعراب عضد را به عنوان حاکم عمان تعیین کرد. اگرچه این حکومت دوام

چندانی نداشت، ولی دانه اصلی پیدایش کشور عمان را کشت. حکومت عضدی عمان اندکی پس از آن تاریخ از سوی خوارج سرنگون شد.

این گروه از سپاهیان حضرت علی (ع) بودند که در جنگ آن حضرت با معاویه، سردودمان خلافت اموی در دمشق، بر هردو شوریدند و سراسر خلیج فارس را به شورش افکندند. جنبش خوارج از سوی خازم بن خزیمه مرورودی، چهارمین امیر حکومت خزیمه در خراسان (۱۴) سرنگون شد. وی نخستین ایرانی بود که پس از چیرگی اسلام بر منطقه خلیج فارس، بدان دیار بازگشت. خازم از سوی خلیفه عباسی به خلیج فارس گسیل شد تا قیام خوارج را در آن دیار فرونشاند. وی توانست سراسر خلیج فارس و عمان را از جنگ خوارج درآورده و قیام آنان را نابود سازد (۱۵). پس از این پیروزی بود که خازم دوباره به حکومت خزیمه در خراسان و قاینات بازگشت (۷۴۹ م) (۱۶). اندکی پس از فرونشاندن شورش خوارج، قیام دیگری از سوی زنگیان منطقه به رهبری یک ایرانی دیگر معروف به ((صاحب الزنج)) یا رئیس زنگیان، سراسر خلیج فارس را درنوردید. قیام زنگیان پس از اندکی جای خود را به قیام بزرگتری از سوی قرمطیان، به رهبری یک ایرانی دیگر داد. این گروه سراسر خلیج فارس را به کنترل خود درآورده، اقتدار خود را تا حجاز و مکه گسترش دادند. آنان سنگ سیاه کعبه (حجر الاسود) را به بحرین بردند و تا بیست سال در آن سرزمین نگاه داشتند. قیام قرمطیان از سوی ایرانی دیگری به نام امیر معزالدوله دیلمی، فرونشاند. شد. برادرزاده وی، عضدالدوله دیلمی سراسر خلیج فارس را برای نخستین بار در تاریخ اسلامی، ضمیمه قلمرو دیلمیان ایران (آل بویه) ساخت (۶۶۷ هـ - برابر با ۹۷۷ م) (۱۷).

در سال ۴۵۶ هجری (۱۰۶۳ م) عمادالدوله از سوی سلجوقیان کرمان، سرزمین عمان را فتح کرد. در اواخر قرن دوازدهم میلادی ابوبکر سعد زنگی (ممدوح شیخ سعدی)، از اتباعکان فارس، عمان و بخش‌های دیگر از کرانه‌های جنوبی خلیج فارس را به زیر فرمان خود درآورد (۱۸). این دوره از حاکمیت ایران بر کرانه‌های کرانه‌های جنوبی خلیج فارس تا آمدن پرتغالی‌ها به منطقه ادامه یافت. پرتغالی‌ها، عمان و بحرین و جزایر ایرانی و تنگه هرمز را در اوایل قرن پانزدهم فتح کردند، ولی کنترل آنان بر این مناطق اندکی فراتر از یک قرن نبود. امپراتوری صفوی در اوج اقتدار خود، عمان و دیگر سرزمین‌های کرانه‌ای جنوب خلیج فارس را در سال ۱۶۰۲ از چنگ پرتغالی‌ها درآورد (۱۹). حاکمیت ایران بر این مناطق، یک بار دیگر، از سوی نادرشاه افشار، در نیمه نخستین قرن هیجدهم، تحکیم شد. قتل نادرشاه در سال ۱۷۴۷، سرآغاز زلزله سیاسی سهمگینی محسوب می‌شود که جغرافیای سیاسی ایران را به شدت دگرگون ساخت و در اندکی بیشتر از یک قرن، جدایی سرزمین‌های پهناوری را از چهارسوی جغرافیای ایران سبب گردید. عمان و بحرین

و دیگر سرزمین های کرانه های جنوب خلیج فارس، به دنبال قتل نادرشاه، رفته رفته زندگی سیاسی جداگانه ای را درپیش گرفتند، درحالی که حکمرانان عمان و بحرین، برای مدتی، گونه مبهمی از وابستگی سیاسی به ایران را ادامه دادند. امام آن سرزمین از دولت فتحعلی شاه قاجار در ایران درخواست یاری کرد. پرنس حسن میرزا قاجار، حاکم فارس، نیرویی را به فرماندهی صادق خان دلو روانه آن دیار کرد. این نیرو توانست وهابیان مهاجم را در سال ۱۸۱۱ شکست دهد و تمامیت و استقلال عمان را در برابر امواج وهابی گری تضمین کند (۲۰).

سیدان آل بوسعید که از سال ۱۶۵۰ حکومتی را در عمان و مسقط به وجود آوردند، در آن بربخش هایی از مایملک ایران در دو کرانه شمال و جنوب خلیج فارس حکومت یافتند و چندبار، به نمایندگی از سوی دولت ایران، به بحرین لشکر کشیدند. اجاره بندر عباس و میناب و جزایر قشم و هرمز از سوی سلطان مسقط در سال ۱۲۷۱ (۱۸۵۶) مورد تجدیدنظر دولت ایران قرار گرفت. در آن سال، صدراعظم وقت، میرزا آقاخان نوری، به گونه ای جدی با امور مناطق کرانه ای بندر عباس برخورد کرده بود. وی با اعزام نیرویی به آن کرانه ها به جنگ سلطان مسقط و حامیان انگلیسی وی شتافته و حکومت یاغی مسقطیان (عمانیان) را در بندر عباس و میناب و توابع سرنگون ساخت و آن مناطق را در سال ۱۸۵۶ به دولت ایران بازگرداند (۲۱). آخرین رویدادی که بستگی سیاسی نزدیک عمان و ایران را بار دیگر به نمایش درآورد، عملیات نظامی ارتش ایران در اوایل دهه ۱۹۷۰ در عمان بود که به شکست کمونیست های شورشی و جدایی خواهان ظفار در سال ۱۹۷۵ انجامید (۲۲).

ایرانیان ساکن در بخش جنوبی خلیج فارس

از میان ایرانیان بومی کرانه های جنوبی خلیج فارس، دست کم، دو گروه همچنان قابل تشخیص هستند، بحارینه ها یا ((بهارینه گان)) بحرین (دریایی و کرانه ای) و ((کمازه)) از کنفدراسیون شیحو در شبه جزیره مسندم بزرگ (عمان شمالی).

الف - بهارینه گان (بهارینه ها) ی بحرین

بومیان ایرانی تبار بحرین (دریایی و کرانه ای) در مجموع بحارینه (بهارینه) خوانده می شوند. اینان شیعه مذهبند و شمارشان در بحرین دریایی از پنجاه هزار تن فراتر می رود. شمار آنان در قطر، ابوظبی و عربستان سعودی - به دلیل نبودن سرشماری رسمی و آمار دقیق - ناشناخته است. بیشتر آنان، در سرزمین های یادشده، در بین اعراب منطقه ساکن شده اند

وبه این دلیل گاه از اعراب شمرده می‌شوند. برخی دیگر، آنان را از مهاجران ایرانی روزگاران بلافاصله پیش از پیدایش اسلام می‌دانند.

ب – کمازره از کنفدراسیون شیحوح مسندم

چند تئوری درباره قبایل کنفدراسیون شیحوح در بخش شمالی کشور عمان ((شمال شبه جزیره مسندم)) وجود دارد. سرهنگ ویلسن (Colonel Arnold T. Wilson) آنان را ((گروه کوچکی از نژاد سیاه)) می‌داند که پیش از سامی نژادان عربستان، در آن دیار سکونت داشته اند (۲۳). کتاب عمان، از انتشارات دولت عمان، این مردم سراسر عمان را با ایرانیان از یک ریشه می‌داند و اشاره می‌کند که مردم کنونی شیحوح بازماندگان ساکنان اولیه منطقه هستند و از دیگر اعراب تیره ترند (۲۴).

در مقاله ای در ژورنال جغرافیایی، والتر داستال (Walter Dastal) نظری می‌دهد که مردم شیحوح از دوتیره اصلی هستند، یک تیره عربی و دیگری تیره ایرانی. تیره عربی از یمن، و تیره ایرانی شیحوح – کمازره در این مقاله از اصل بلوچ معرفی شده است (۲۵). در حالی که شاخه ایرانی کنفدراسیون شیحوح نماینده ساکنان بومی اصلی شبه جزیره مسندم و عمان شمالی است، گفته می‌شود که شاخه عرب این کنفدراسیون، از جنوب خاوری شبه جزیره عربستان، در چند موج مهاجرتی، از یمن به این سرزمین وارد شد. این گروه های مهاجرت تحت رهبری شخصی به نام ((مالک بن فهم)) در قرن دوم میلادی وارد مسندم شدند و از یک ریشه یگانه نیستند. منابع تاریخی عصر اسلامی، همانند تاریخ طبری و تاریخ مسعودی، ریشه همه قبایل عرب در شبه جزیره عربستان و ماورای آن را از یمن می‌دانند (۲۶).

مردم شیحوح به زبان ویژه ای سخن می‌گویند که در نخستین برخورد، به نظری می‌رسد آمیخته ای از زبان های فارسی و عربی است. در حالی که برخی از پژوهشگران این زبان را لهجه ای عربی می‌دانند (۲۷)، کتاب عمان اشاره می‌کند که مردم شیحوح به دو زبان سخن می‌گویند: فارسی و عربی (۲۸). این بیان با واقعیت نزدیک تراست، چنان که دوتن از افراد شاخه کمازره که در دسامبر ۱۹۷۷ در خصب (Khasab)، مهمترین آبادی شیحوح در تنگه هرمز، با نگارنده گفت وگو کردند، به لهجه ای فارسی سخن می‌گویند که همانندی فراوانی با فارسی مورد استفاده در مناطق روستایی جنوب ایران داشت. زبان فارسی آنان به زحمت قابل درک بود، توأم با واژه هایی که در فارسی کنونی جای ندارد و گاه به نظر می‌رسید که از واژه های فراموش شده فارسی باستان است (۲۹).

از نظر سیاسی، کنفدراسیون شیخ‌وح تا همین اواخر، حکومت هیچ حاکمی را به رسمیت نمی شناخت. رفتار آنان نسبت به حکومت های اطراف خصمانه بود و هیچ خارجی جرأت ورود به منطقه آنان را نداشت. با همه این احوال، قبایل شیخ‌وح گونه مبهمی از وابستگی سیاسی به حکومت عمان و مسقط را اقرار داشته اند. در سال ۱۸۳۶ سید سعید، سلطان مسقط، طی نامه ای به ملاحسین، نماینده سیاسی بریتانیا در منطقه، اقرار کرد که قبیله های شمال مسندم تابع شیوخ قاسمی (شارجه) هستند، ولی خود آنان از تابعیت قاسمیان سرپیچی دارند و بیشتر به حکومت مسقط متمایل هستند (۳۰). در گزارش مفصلی به دولت بریتانیا در تاریخ دوم ژوئیه ۱۹۰۲، سرگرد کاکس (Major Cox) خود گرای شیخ‌وح را تأیید می کرد، ولی یادآوری شد که وارد شدن اوبه سرزمین شیخ‌وح تنها با نشان دادن نامه ای از سلطان مسقط عملی بود. در این گزارش، وی مردم شیخ‌وح در بخش کرانه ای خاوری مسندم را چنین توصیف کرده است:

((این مردم وحشی ترین مردمی هستند که تاکنون دیده ام. هنگامی که کشتی (نوع بخار کوچک حامل وی) ردبرست (Redbreast) به کرانه های آنان نزدیک شد، این مردم به پشت تپه ها گریختند. اگرچه کشتی هنوز سه روز در آنجا لنگر انداخت، تنها دوتن از آنان را توانستیم به زور به عرشه بیاوریم... این مردم به عمر خود آدم سفیدپوست یا کشتی بخاری ندیده بودند...)) (۳۱).

هنگامی که نگارنده در دسامبر ۱۹۷۷ با احساسی آمیخته با بیم وارد خصب شد و ملیت ایرانی خود را بر مردم کمازره شیخ‌وح آن دیار آشکار ساخت، برخلاف انتظار، با خوشرویی مورد استقبال در مسائل عمان شمالی، پوشیده نبوده نیست. تیره کمازره تا دهه های میانه قرن بیستم با تیره های عرب منطقه در ستیز مدام بود. هنگامی که قدرت بریتانیان، در نیمه نخست قرن نوزدهم، به سود قاسمیان مسندم بود، کمازره و قبایل عضد مسندم، کنفدراسیون شیخ‌وح را به وجود آوردند و این کنفدراسیون تا همین اواخر خود را مستقل می شناخت، درحالی که سرزمین آنان از نیمه قرن نوزدهم رسماً از آن سلطنت عمان و مسقط شناخته می شد. کنفدراسیون شیخ‌وح زندگی مستقل خود را برخلاف تقسیمات سیاسی که سبب پیدایش مرزهای سیاسی شبه جزیره مسندم در سال های دهه ۱۹۵۰ شد و سرزمین آنان رسماً در درون مرزهای کشور عمان و مسقط آن هنگام قرار گرفت، ادامه داد. در سال ۱۹۷۶ با بازدید سلطان قابوس، پادشاه عمان، از منطقه شیخ‌وح و استقبال مردم این قبایل از وی، آشکار گردید که کنفدراسیون شیخ‌وح حاکمیت کشور عمان را عملاً و رسماً پذیرفته است (۳۲).

مهاجران قرون میانه (میلادی)

عوامل اصلی که سبب حرکت گروهی مردم از داخل ایران به خلیج فارس در قرون میانه میلادی بود، مربوط به قوام گرفتن ((جامعه ویژه خلیج فارس)) می شود. بآپیدایش دین اسلام، جریان شکل گیری جامعه ویژه خلیج فارس آغاز شد. مهاجرت از ایران وفلات داخلی عربستان به کرانه های خلیج فارس ادامه یافت.

فرا تر اینکه خلیج فارس به زودی تبدیل به مرکزی برای جنبش های سیاسی علیه خلافت عربی دمشق و بغداد شد. جنبش های خوارج، زنگیان و قمرطیان، جنبش های شناخته شده تر این دوران بودند. از سوی دیگر، گسترش بازرگانی میان دو کرانه شمالی و جنوبی بر عوامل تشویق کننده در هم آمیختگی فرهنگی منطقه افزون شد. مهاجران جدید رفته رفته میان ساکنان بومی و مهاجران دوران کهن منطقه جذب شدند. موقعیت جغرافیایی نیز خلیج فارس را به دنیای کهن کشاند. دنیایی که شاهراه بازرگانی خاور و باختر گیتی می باید از این منطقه بگذرد. این عوامل توأم با تلاش های اقتصادی پرسود، همانند صید مروارید، گسترش مفهوم جامعه خلیج فارس را نیرومندتری ساخت. چشمگیرترین جنبه های این جامعه ویژه عبارت بود از تحمل و در هم آمیختگی تفاوت های نژادی و مذهبی، زبان ویژه که از ترکیب شدن فارسی و عربی شکل می گرفت (آمیخته این دوزبان، توأم با واژه هایی از زبان هندی، زبان سواحیلی را به وجود آورد که هم اکنون در خاور آفریقا زنده است) و آبی نهنرهای ویژه که رفته رفته تفاوت های آشکاری نسبت به هر دو فرهنگ فارسی و عربی منطقه پیدا کردند. از سوی دیگر، آخرین دوره حاکمیت ایران بر کرانه های جنوبی خلیج فارس، میان قرن های شانزدهم و هیجدهم میلادی و کنترل سرزمین های ایرانی کرانه های شمالی خلیج فارس از سوی حکومت مسقط (۳۳)، همراه با نفوذ گسترده قاسمیان مسندم در کرانه های جنوبی ایران در قرن نوزدهم (۳۴)، انگیزه های نوینی برای حرکت امواج انسانی از سوی شمال و جنوب خلیج فارس بود. در سده چهارم هجری بود که ایرانیان توانستند سرزمین های جنوبی خلیج فارس را دوباره ضمیمه قلمرو ایران کنند. احمد معزالدوله تسخیر بین النهرین و جنوب خلیج فارس را آغاز کرد و برادرزاده مقتدر او، عضدالدوله دیلمی، در سال ۳۶۷ تا ۳۶۸ هجری کار اقتدار ایران بر سراسر کرانه های جنوبی خلیج فارس را به پایان رساند. از این دوران بود که مهاجرت ایرانیان به کرانه های جنوبی خلیج فارس از سر گرفته شد. علی رغم روشنی وقاطعیت قلمرو ایران پیش از اسلام در سرزمین های جنوبی خلیج فارس، قلمرو ایران در این سرزمین ها در سده های اسلامی، به ویژه میان سده های شانزدهم تا بیستم میلادی مبهم و نامشخص است. در حالی که قبیله های خود مختار این سرزمین ها گونه مبهمی از رابطه و وابستگی سیاسی به حکومت عمان یا مسقط را حفظ می کردند، حکومت عمان و مسقط طی پیمان نامه هایی با دولت ایران قاجاری بخش هایی از سرزمین های کرانه های

شمالی خلیج فارس را به اجاره می گرفتند و بر همان اساس از سوی دولت ایران به بحرین و دیگر سرزمین های همسایه در جنوب خلیج فارس حمله می بردند. همین ابهام و درهم آمیختگی حاکمیت ایرانی – عمانی در منطقه شرایط را آماده بهره برداری گسترده قبایل ابهام آمیز سازمان سرزمینی و حاکمیت ها است که امروزه گاه پیش می آید که ادعاهای سرزمینی علیه ایران در منطقه مطرح می شود.

گسترش درهم آمیختگی سیاسی ایران و عمان در نیمه نخست قرن نوزدهم، سبب گسترش بازرگانی و مبادله کالا میان مناطق دریایی و کرانه ای دوسرزمین شد. تلاش های تجاری بازرگانان ایرانی در مسقط فزونی گرفت. شمار بزرگی از بازرگانان ایرانی، به ویژه از شیراز، وارد مستعمره عمانی زنگبار در خاور آفریقا شده، در آنجا مستقر گشتند و جامعه ایرانی کوچکی را پدید آوردند که هنوز هم در تانزانیا به نام ((جامعه شیرازی)) شناخته می شود. در همین دوران بود که زبان ویژه ((سواحیلی)) که از به هم آمیخته واژه های فارسی و عربی در منطقه خلیج فارس به وجود آمده بود، به زنگبار و دیگر پیرس کرانه های خاوری آفریقا رفته و همچنان در آن سرزمین ها مورد استفاده است (۳۵). مهاجرت گروهی از ایرانیان به سرزمین های جنوبی خلیج فارس در سده های یاد شده اسلامی ادامه پیدا کرد. گروه هایی که در این دوران به آن دیار رفتند، پس از چندی با محیط تطبیق پیدا کرده و به گونه قبیله های کوچ نشین درآمدند و گویش به عربی را در پیش گرفتند. از میان اینگونه قبیله های ایرانی تبار می توان از ((بنی خماره))، ((آل بوماهر))، ((محره))، ((آل علی)) و ((بنی حواله)) نام برد. گفته می شود که خانواده های حکومتی قاسمی در شارجه و رأس الخیمه از بنی حواله و در اصل از اطراف بندر عباس هستند (۳۶)، اگرچه برخی از آنان چندی است می کوشند تا ریشه خود را از عربستان و از نسل پیامبر اسلام قلمداد کنند.

مهاجران قرون اخیر

مهاجرت ایرانیان به کرانه های عربی خلیج فارس در قرون اخیر از هنگامی آغاز شد که حکومت خانواده قاسمی در شارجه کهن، در میانه قرن نوزدهم، استحکام یافت و نفوذ آنان در شبه جزیره مسندم گسترش پیدا کرد. روابط ایلی آنان با قاسمیان بندر لنگه سبب تشویق گروهی از خانواده های ایرانی بخش های کرانه ای شمالی خلیج فارس، تنگه هرمز و دریای عمان به مهاجرت به کرانه های آن سوی آب های خلیج فارس شد. نخستین مهاجران این دوره از گروه بازرگانان بودند که به هنگام ورود، در شارجه اقامت گزیدند. خشک شدن تدریجی خور شارجه در سر آغاز قرن بیستم اهمیت بازرگانی آن سرزمین را کاهش داد (۳۷). بازرگانان یاد شده ایرانی، شارجه را ترک گفته و به بندر گسترش یافته

دوبی رفتند. مهاجرت ایرانیان به کویت و بحرین نیز در سال های واپسین قرن نوزدهم و سال های نخستین قرن بیستم، افزایش پیدا کرد. در خورتوجه است که به هنگام زمامداری کریم خان زند در فارس (۱۷۵۰ - ۱۷۷۹) ایران توانست بندر بصره را از چنگ عثمانیان در آورد (۱۷۷۶). این رویداد سبب انتقال تلاش های بازرگانی بندر بصره به کویت شد. هنگامی که بصره، برای آخرین بار، در سال ۱۷۷۹ از تصرف ایران خارج شد، بندر کویت اهمیت نوین خود را به عنوان مرکز بازرگانی جدیدی در خلیج فارس حفظ کرد. این اهمیت بازرگانی همراه با ارتباط گسترده میان کویت و استان های ایرانی خوزستان و فارس سبب تشویق شماری از بازرگانان ایرانی در مهاجرت به کویت شد. وضع سیاسی بحرین، در قبال حملات عمانیان، وهابیان، ترکان عثمانی و انگلیسی یان در قرن نوزدهم، حکومت بحرین را به ایران، به ویژه به حکومت های بوشهر و لنگه در ایران، نزدیک ساخت. این دگرگونی سیاسی، مهاجرت گروهی از ایرانیان و اسکان آنان را در مجمع الجزایر بحرین موجب گردید.

هنگامی که حکمرانان بحرین در دهه ۱۸۴۰، به عنوان حکومتی وابسته، روابط نزدیکی با ایران برقرار ساختند، نخستین مهاجران ایرانی دوران اخیر در آن دیار سکونت کردند. دومین موج مهاجرت ایرانیان به بحرین در دهه ۱۹۲۰ روانه آن سرزمین شد. دگرگونی سیاسی - اجتماعی ایران در دهه ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰، یعنی دوران اجرای برنامه های گسترده رفورم از سوی رضاشاه - همانند ممنوع ساختن حجاب زنان و معرفی مقررات خدمت اجباری سربازی - برخی خانواده های سنتی بخش های جنوبی ایران را به گذشتن از دریا و مهاجرت به کویت، بحرین، قطر و امارات متصالحه (امارات متحده عربی کنونی) تشویق کرد. تا سال ۱۹۴۵ سفر میان بندرهای ایرانی و بندر کرانه ای جنوبی خلیج فارس، محدودیتی نداشت. در حقیقت پیوندهای اقتصادی و اجتماعی میان دو کرانه چنان نزدیک بود که اجرای هرگونه محدودیتی را غیر ممکن می ساخت. هرکسی از ساکنان کرانه های جنوبی خلیج فارس حق دریافت شناسنامه ای ایرانی (اجازه عبور از مرز) را داشت و می توانست به مدت نامحدود در ایران اقامت کند (۳۸). در سال یادشده ایران مقرراتی را در زمینه عبور و مرور از مرزهای جنوبی وضع کرد و در سال ۱۹۵۹ محدودیت ورود و خروج از ایران به اجرا گذاشته شد. موفقیتی که گروه های نخستین از مهاجران ایرانی دوران اخیر در کرانه های جنوبی خلیج فارس به دست آوردند، به چیرگی آنان بر اقتصاد آن سرزمین ها، به ویژه دوبی، انجامید. حکومت دوبی، در عمل، به مبادلات بازرگانی با کرانه های ایرانی وابسته شد و این دگرگونی، از سوی دیگر، سبب جوشش سیاست دوستانه ویژه ای نسبت به ایران و روابط نزدیک میان ایران و دوبی شد. پیروزی اقتصادی - اجتماعی گروه های نخستین از مهاجران ایرانی دوران اخیر حرکت موج های تازه ای از مهاجران ایرانی به کرانه های جنوبی خلیج فارس را تشویق کرد. این امواج تازه مهاجرت از دهه

۱۹۵۰ - هنگامی که ایران دوران سیاسی - اقتصادی آشفته ای را طی می کرد - آغاز شد. رونق اقتصادی در کرانه های جنوبی خلیج فارس در دهه های ۱۹۵۰ - ۱۹۶۰ جاذبه نوینی را برای مهاجرت گروه های بیشتری از ایرانیان به آن دیار سبب شد. این موج مهاجرت ایرانیان به کرانه های جنوبی خلیج فارس تا سال های نخستین دهه ۱۹۷۰ ادامه پیدا کرد.

رونق اقتصادی ایران در آن دهه میزان مهاجرت ایرانیان به کرانه های جنوبی خلیج فارس را کاهش داد. از میان خانواده های مهاجر ایرانی در دوران اخیر، خانواده های بهبهانی و معاریف در کویت، جواهری و خنجی در بحرین، درویش در قطر و گله داری در دوبی شهرت بیشتری را، به دلیل پیروزی اقتصادی و اجتماعی چشمگیرتر، به دست آورده اند. مهاجران ایرانی، همانند ساکنان ایرانی تبار کرانه های قومی و مذهبی در آن دیار، به ویژه در کویت، استان های خاوری عربستان سعودی، قطر و بحرین، برخورد کردند. در حالی که آن گروه که در دوبی و برخی امارات کوچک ترک کرانه های مسند ساکن شده اند، دشواری کمتری را تجربه نمودند. آمار سرشماری عمومی سال ۱۹۷۰ دولت کویت شمار ایرانیان مهاجر در آن سرزمین را ۳۹۱۲۹ تن گزارش کرد که پنج درصد جمعیت ۸۰۰۰۰۰ نفره آن شیخ نشین شمرده می شد (۳۹). همزمان با هجوم مهاجران کشورهای دیگر به کویت در دهه ۱۹۵۰، حدود ۴۰ تا ۵۰ هزار تن از نسل های کهن تر مهاجر ایرانی تغییر ملیت خود را ضروری یافتند. این گروه، برای حفظ موقعیت محکم اقتصادی - اجتماعی خود، ملیت کویتی را اختیار کردند (۴۰). شمار ایرانیان مهاجر در کویت را در سال ۱۹۵۷ برابر با ۱۹۹۱۹ تن و در سال ۱۹۶۵ برابر با ۳۰۷۹۰ تن نوشته اند که ۹ درصد جمعیت کل آن سرزمین را شامل می شد این رقم، اگرچه در سال ۱۹۷۰ به ۳۹۱۲۹ تن رسید، وی بیش از پنج درصد کل جمعیت کویت نبود (۴۱). از کل جمعیت ۲۱۷۰۰۰ نفری بحرین در سال ۱۹۷۲ (۴۲)، ۳۵۰۰۰ تن بحرینه = بهارینه (ایرانیان بومی آن مجمع الجزایر) بودند. شمار افراد قبایل عتوبی (بنی عتب که خاندان حکومتی - آل خلیفه - بحرین از آنان است) تنها ۵۰۰۰ تن برآورده شد. بقیه ۱۷۷۰۰۰ تن مردم بحرین، مهاجر شمرده می شوند که از آن میان ۳۷۰۰۰ تن ((غیر بحرینی)) خوانده شدند. از این رقم، ۵۰۰۰ تن ایرانی به شمار آمدند که همچنان تابعیت دولت ایران را داشتند. درصد ایرانیان بحرین از ۸/۴ در سال ۱۹۴۱ به ۲/۳ در سال ۱۹۷۱ کاهش پیدا کرد (۴۳).

این دگرگونی، از یک سوی، ناشی از افزایش جمعیت غیر ایرانی بحرین در آن سالها بود و از سوی دیگر، ناشی از شرایط دشواری می شد که ادعاهای حاکمیت پیشین ایران بر بحرین در آن سی سال پیش آورده و مهاجرت ایرانیان به بحرین را متوقف ساخته بود. جمعیت دوبی در سال ۱۹۷۳ برابر با ۱۰۰۰۰۰ تن قلمداد شد. از این رقم، ۸۰۰۰۰ تن مهاجر

غیربومی اعلام شدند. از شمار مهاجران غیربومی دویی، ۵۰ درصد را ایرانیان مهاجر دهه های اخیر دانسته اند (۴۴). با پیدایش آثار رونق اقتصادی ایران در دهه ۱۹۷۰، مهاجرت ایرانیان به کرانه های جنوبی خلیج فارس کاهش یافت. حتی مواردی از بازگشت داوطلبانه برخی مهاجران ایرانی دهه های اخیر مشاهده شد.

به دنبال پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹، محدودیت های تازه ای برای مهاجران ایرانی به کرانه های جنوبی خلیج فارس مطرح شد، حال آنکه عمان و قطر روابط دوستانه دیرین خود را با ایران حفظ کردند و دویی رونق کاربازرگانی را با ایران ادامه داد. حمله و اشغال کویت از سوی عراقی ها (اوت ۱۹۹۰ - ژانویه ۱۹۹۱) سبب خروج نیمی از جمعیت دومیلیون نفری آن شیخ نشین شد. از این رقم، حدود ۵۰۰۰ خانواده ایرانی به ایران بازگشتند. بازگشت حکومت آل صباح به کویت در ژانویه ۱۹۹۱ اجرای سیاست نوینی را دربرخورد با مسأله جمعیت آن سرزمین به دنبال داشت. این سیاست شامل کاهش دادن جمعیت کویت تا یک میلیون است. اجرای این سیاست بازگشت خانواده های مهاجر ایرانی را به کویت دشوار ساخته است (۴۵).

پی نوشت ها:

۱- براساس همین زمینه است که در جریان بحران کویت (۱۹۹۰-۱۹۹۱) برخی محافل غربی استدلال می کردند که اگر قرار باشد به دلیل ادعاهای تاریخی، کشوری به کشور دیگر واگذار شود و اگر قرار باشد که به دلایل کویت تحویل عراق گردد، نخست باید عراق به ایران تحویل شود.

1- A.T. Wilson, The Persian Gulf, London 1928,p25.

3_Pirouz Mojtahed – zadeh, The Changing World Order and the Geopolitical Regions of the Persian gulf and Caspian Central Asia, Urosevic Research foundation London 1992.

4_ J.C. Wilkinson, Water and Tribal Settlement in South – East Arabia, Oxford, Clarendon, 1977.p.129.

5_ Wilkinson, op.Cit.,p.6.

6_Oman 93, published by the Government of the Sultanate of Oman, Muscat 1993,p.18.

۷- رک : ((توضیحی بر تاریخ دریانوردی و کشتیرانی در خلیج فارس و دریای هند))، نوشته پیروز مجتهدزاده، مجله خواندنیها، شماره ۷۰، سال ۳۵، تهران، بهمن ماه ۱۳۵۴، صص ۲۲ تا ۲۴.

همچنین رک: ((ایرانیان یکی از نخستین مردم دریانورد این سوی جهان بودند))، اثر پیروز مجتهدزاده ماهنامه دانشمند، شماره ۱۵۳، سال سیزدهم، تهران، تیر ماه ۱۳۵۵، صص ۱۰ و ۱۳۱ تا ۱۳۴.

۸- تاریخ طبری، از محمد بن جریر طبری، ترجمه فارسی از ابولقاسم پاینده. ج دوم، تهران ۱۳۵۲. ص ۴۶۲.

۹- پیروز مجتهدزاده، (نگاهی به یک مثلث ژئوپولیتیک در خلیج فارس))، ترجمه حمیدرضا ملک محمدی نوری، ماهنامه اطلاعات سیاسی – اقتصادی ۷۱-۷۲، سال هفتم، شماره یازدهم و دوازدهم، مرداد و شهریور ۱۳۷۲، صص ۱۴ تا ۱۹.

10-J.C. Wilkinson, The Julanada of Oman, in the Journal of Oman Studies, Vo1.L, 1975.pp.97-108

11- J.C. Wilkinson, Arab Settlement in Oman, D. Phil thesis, Oxford University 1969.

12-J.C. Wilkinson, The Julanda of Oman. OP.Cit,pp.98-9

۱۳- برای آشنایی بیشتر با شرایط سیاسی قبیله های شیخو رک: کشورها و مرزها در منطقه ژئوپولیتیک خلیج فارس، نوشته پیروز مجتهدزاده. ترجمه به فارسی از حمیدرضا ملک محمدی نوری، انتشار دفتر مطالعات سیاسی و بین

الملی، تهران، ۱۳۷۲، صص ۱۵۲ تا ۱۶۴. برای آشنایی با آداب و سنن قبایل شیحو رک: ((سرزمین قبیله شیحو))، نوشته پیروز مجتهدزاده، ماهنامه دانشمند، سال سیزدهم، شماره ۱۴۶، آذرماه ۱۳۵۴، صص ۹ و ۱۱۰- تا ۱۱۳.

۱۴- تاریخ طبری، جلد یازدهم، صص ۴۶۷۱-۴۶۷۲

۱۵- پیروز مجتهدزاده، شیخ نشین های خلیج فارس، انتشارات عطایی، تهران ۱۳۴۹، ص ۳۵.

16_Pirouz Mojtaheh-zadeh, Evolution of Easter Iranian Boundaries, Ph.D. thesis University of London , 1993.

۱۷- پیروز مجتهدزاده، شیخ نشین های خلیج فارس، صص ۳۵ - ۳۶

۱۸- همان منبع.

۱۹- پیروز مجتهدزاده و نگاهی به یک مثلث در ژئوپولیتیک در خلیج فارس، همان منبع.

۲۰- میرزا محمد تقی لسان الملک سپهر، ناسخ التواریخ، ویرایش محمدباقر بهبودی، تهران ۱۳۵۳، ج یکم صص ۲۰۶.

۲۱- علی اصغر حکمت، تاریخ ایران در دوره قاجار، تهران، ص ۱۸۱.

۲۲- برای آشنایی بیشتر با این مسأله و مسائل مربوط به وضع جزایر تنب و ابوموسی تألیف پیروز مجتهدزاده، چاپ دانشگاه لندن ۱۹۹۵، ترجمه فارسی از حمیدرضا ملک محمدی نوری، انتشار دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه، تهران ۱۳۷۵.

23_Wilson , Op.Cit., P.22

24_Oman, published by the Government of Oman, Muscat 1976.p.26.

25_Walter Dastal, The shihuh of oman, The Geographical Journal, No.628, March 1976.

۲۶- تاریخ مسعودی، از ابوالقاسم علی بن الحسن المسعودی، ترجمه فارسی از ابوالقاسم پاینده، تهران، ۱۳۵۶، ص ۲۴۰.

27_Ian Skeet, Muscat and Oman , London 1974, p.87

28_Oman, Op.Cit., P.26

۲۹- از یادداشت های سفر نگارنده به عمان و مسندم در دسامبر ۱۹۷۷.

۳۰- پیروز مجتهدزاده، ((جغرافیای سیاسی شبه جزیره مسندم))، فصلنامه ره آورد، چاپ لس آنجلس، زمستان ۱۳۷۱، سال هشتم شماره ۳۲، ص ۷۲

31_Confidential Report of Major Cox to Lieutenant – Colonel Kembell, datrd Muscat, July 2, 1902, Persia and Arabia confidential, in closure 2 in 1 , Fo 60/733, p.3

۳۲-پیروز مجتهدزاده، ((عمان و اهمیت آن برای ایران))، ماهنامه مسایل جهان، شماره ۵ و ۶ مرداد و شهریور ۱۳۵۷، صص ۵۱ تا ۷۰.

33_Reverent G.P.Badger,s Letter to the Government of Bombay,June 5th 1861.FO 60/385.

۳۴-برای آشنایی بیشتر با حکومت قاسمیان بندرلنگه رک:کشورها و مرزها در منطقه ژئوپولتیک خلیج فارس، همان فصل مربوط به جزایر تنب و ابوموسی.

۳۵-برای آشنایی بیشتر با این موارد، رک: جزایر تنب و ابوموسی، تألیف پیروز مجتهدزاده، به انگلیسی:

The Island of Tumb and Abu Musa by Pirouz Mojtahed – zadeh, CNMES/SOAS publication University of London 1995,pp.9 – 14

36_Pirouz Mojtahed – zadeh, The Island of Tumb ...,Op.Cit., p.25.

37_R. Hay, The Persian Gulf States, The Middle East Ibstitute, Washington DC,1995,p.120.

38_Hay,Op.Cit.,P.148

39_Population Census of Kuwait 1970

۴۰-برای آشنایی بیشتر با چگونگی های آماری مربوط به وضع زندگی مهاجران ایرانی مقیم کرانه های جنوبی خلیج فارس، رک :

M. T.Razavian, Iranian Communities of the Persian Gulf, Ph. D.thesis. University of London 1975.

41_Population Census of Kuwait 1970.

42_ Population Census of Bahrain 1972.

43_Razavian, Op.Cit ., P.308

44_Statistics from the Municipality of Dubai 1973.

45_Echo of Iran .No.35, Vo1. XXXV111,December 1990,p.3